

Islamic Knowledge and Insight

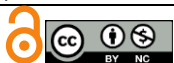
Examining the First Station of the Soul or the Realm of Dominion from the Perspective of Imam Khomeini

1. Musa Rahiminejad: PhD Student, Department of Islamic Mysticism and Imam Khomeini's Thought, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran
2. Maryam Bakhtiar*: Assistant Professor, Department of Islamic Mysticism, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran. (Email: Bakhtyarmaryam@yahoo.com)
3. Ali Yar Hosseini: Assistant Professor, Department of Islamic Mysticism, Masjed Soleiman Branch, Islamic Azad University, Masjed Soleiman, Iran

Abstract

The present study, conducted with the aim of examining the first station of the soul or the realm of dominion (manzel-e molk) from the perspective of Imam Khomeini, employs a descriptive-analytical method to offer a clearer and more comprehensive interpretation of the subject. The analysis concludes that the soul is, by essence, a singular entity, and every individual possesses one soul. However, because the soul is influenced by various factors and humans are endowed with free will—essentially acting as the managers and administrators of their affairs whose existence unfolds under God's will—and since the soul possesses two inclinations—one directed toward the light of the celestial world and the other inclined toward the material world (dunya)—it is natural for such a soul to experience diverse states and stations. According to Imam Khomeini, the soul has three stations, each requiring a unique form of struggle (jihad). The first station of the soul, which is the lowest, is the realm of dominion (molok), representing its outer, worldly dimension. In this station, the soul possesses various apparent faculties, which are governed by the faculty of wahm (imagination or delusive perception). Imam Khomeini considers the nature of the soul to be an essence that is immaterial in its essence yet attached to the body in its acts. From Imam Khomeini's point of view, the first and lowest level of the soul is its material and worldly aspect, whose invisible lights manifest within the physical body and grant it life. The primary battlefield of the soul is the human body, and its sensory faculties serve as its soldiers, deployed across seven existential domains: the ears, eyes, tongue, stomach, sexual organs, hands, and feet. All of these dispersed faculties operate under the command of the soul and are dependent on the faculty of wahm, as wahm is deemed the ruler over both the sensory and inner faculties of the soul. If wahm falls under the influence of Satan, these faculties are transformed into satanic instruments, and the governance of the soul deviates toward falsehood. In contrast, if this faculty is guided by reason and divine law (shari'a), a rational and divine order will govern the human being. Struggle against the soul in this station consists of overcoming the external faculties and submitting them to the command of the Creator, thereby purging the dominion of the soul of satanic forces and their soldiers.

Keywords: First station of the soul, Imam Khomeini, rational forces, satanic forces.



How to cite: Rahiminejad, M., Bakhtiar, M., & Hosseini, A. Y. (2025). Examining the First Station of the Soul or the Realm of Dominion from the Perspective of Imam Khomeini. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(2), 1-18.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 04 March 2025

Revise Date: 04 May 2025

Accept Date: 15 May 2025

Publish Date: 05 July 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

بررسی مقام اول نفس یا منزل مُلک، از منظر امام خمینی (ره)

۱. موسی رحیمی نژاد: دانشجوی دکتری، گروه عرفان اسلامی و اندیشه امام خمینی (ره)، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران
۲. مریم بختیار*: استادیار، گروه عرفان اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. (پست الکترونیک: Bakhtyarmaryam@yahoo.com)
۳. علی یار حسینی: استادیار، گروه عرفان اسلامی، واحد مسجد سلیمان، دانشگاه آزاد اسلامی، مسجد سلیمان، ایران

چکیده

در پژوهش حاضر که با هدف بررسی مقام اول نفس یا منزل مُلک از منظر امام خمینی (ره) و با روش توصیفی-تحلیلی، تفسیر کاملتر و شفافتر موضوع مذکور مورد بررسی قرار گرفته است و از تبیین و تحلیل مطالب صورت گرفته چنین نتیجه گیری شد که نفس بذاته واحد است و هر فردی واجد یک نفس است؛ ولی چون نفس متأثر از عوامل مختلف است و انسان هم موجودی است مختار، که در واقع خود مدیر و مدبر امور است و حیاتش در طول اراده خداوند است و نفس هم دارای دو جهت است که یکی روی به سوی نور عالم علوی دارد و دیگر جهت به عالم طبیعت (دنیا) متمایل است. طبیعی است که چنین نفسی دارای حالات و مقامات گوناگون باشد. نفس از نظر امام خمینی (ره) دارای سه مقام است و هر مقام جهاد ویژه خود را دارد. مقام اول نفس که پائین ترین مقام آن است، منزل مُلک و ظاهر و دنیای آن است. نفس در این مقام دارای قوای مختلف ظاهری است که به واسطه «وهم» تحت تسلط نفس است. امام خمینی (ره) ماهیت نفس را جوهری می داند که در ذات مجرد و در فعل، متعلق به جسم است. از دیدگاه امام خمینی (ره)، نخستین مرتبه نفس و پایین ترین منزل آن، همان بُعد مادی و دنیوی است که نورهای نادیدنی آن، در کالبد جسمانی جلوه گر شده و به آن حیات بخشیده است. میدان اصلی نبرد نفس، بدن انسان است و نیروهای حسی آن، سپاهانی هستند که در هفت ناحیه وجودی، شامل گوش، چشم، زبان، شکم، اندام تناسلی، دست و پا گسترده شده اند. تمام این نیروهای پراکنده تحت فرمان نفس و وابسته به قودی وهم اند، چرا که وهم، فرمانروای قوای حسی و باطنی نفس به شمار می رود. اگر وهم تحت نفوذ شیطان قرار گیرد، این نیروها به ابزار شیطانی تبدیل شده و حکومت نفس در مسیر باطل قرار می گیرد. در مقابل، اگر این قوه تحت راهنمایی عقل و شریعت عمل کند، نظامی الهی و عقلانی در وجود انسان حاکم خواهد شد و مبارزه با نفس در این مقام عبارت است از غلبه کردن انسان بر قوای ظاهره خود و آن ها را تحت فرمان خالق قرار دادن و خالی کردن مملکت نفس از قوای شیطان و جنود آن.

کلیدواژگان: مقام اول نفس، امام خمینی، جنود عقلانی، جنود شیطانی.

شیوه استناددهی: رحیمی نژاد، موسی، بختیار، مریم، و یار حسینی، علی. (۱۴۰۴). بررسی مقام اول نفس یا منزل مُلک، از منظر امام خمینی (ره) معرفت و بصیرت اسلامی، ۳(۲)، ۱-۱۸.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۴ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۴ تیر ۱۴۰۴

مقدمه

نفس، ابتدایی‌ترین درجه کمال بدن طبیعی و مدیر بدن انسان است. بحث درباره نفس و خصوصیات آن یکی از موضوعات اساسی در فلسفه است. فیلسوفان برای شناخت نفس تلاش زیادی کرده‌اند و کتب مستقلی در این زمینه نگاشته‌اند. حکما، شناخت نفس را به عنوان یکی از درجات علم توحید می‌پندارند و اهمیت رسیدن به سعادت آخرت را در جستجوی شناخت نفس و به دست آوردن کلید معرفت معاد می‌دانند. اگرچه بسیاری از حکمای قبل از ملاصدرا، مسأله نفس را در حوزه طبیعیات مطرح کرده‌اند، اما ملاصدرا با بهره‌گیری از اصولی چون اصالت وجود و تشکیک و حرکت جوهری، آن را از دایره طبیعیات به دایره الهیات منتقل کرد؛ زیرا مسأله نفس با موضوعاتی مانند: شناخت مبدأ و معاد مرتبط است. امام خمینی (ره) معتقد است که رسیدن به معارف الهی، یا حقایق الهی در شناخت نفس است و در این زمینه به دو رویکرد عقلانی و نقلی توجه دارد و سعی می‌کند احادیث را با موضوعات فلسفی و عرفانی هماهنگ کند. ایشان تأکید دارد که باید به مجرد عقلی و برزخی نفس توجه کرد و براهین مجرد را در دو زمینه عقلی و نقلی بررسی کرده و تأکید می‌کند که نفس، با عقل فعال اتحاد دارد. به بحث حدوث و قدوم نفس، حدوث جسمانی نفس، حرکت اشتدادی نفس، رابطه نفس با بدن و قوا و اتحاد نفس با عقل فعال پرداخته است و براهین منکرین اتحاد نفس با عقل فعال را نقد کرده است. در اندیشه فلسفی اسلامی، مکتب مشاء بخشی از تأملات خود را به بررسی موضوع نفس اختصاص داده است. در حکمت اشراق نیز نفس جایگاه ویژه‌ای دارد و بررسی آن محدود به حوزه طبیعیات نیست. شیخ اشراق که نظام فلسفی‌اش بر بنیاد نور استوار است، نیز به موضوع نفس پرداخته و آن را با عناوینی همچون «انوار مدبره» یا «نور اسفهد» توصیف می‌نماید. علم النفس از نظر وی، مبنای کلیه علوم شناخته می‌شود و از منظر ایشان، دانش‌های دیگر به جز شناخت واجب تعالی، دون‌رتبه‌تر از مباحث نفس هستند. شیخ اشراق نیز همچون

فیلسوفان مشایی به سه نوع نفس شامل انسانی، حیوانی و نباتی قائل است؛ با این تفاوت که نفس ناطقه را نوری به نام نور اسفهدی معرفی می‌کند که وظیفه‌اش اداره و هدایت بدن است و در آغاز، در جهان تاریکی محبوس شده و بدن، نخستین جایگاه حضور او به شمار می‌آید. از دید ملاصدرا، شأن شناخت نفس هم درجه علم توحید دانسته می‌شود و انسان زمانی به سعادت اخروی نائل می‌شود که نفس را شناخته و به کلید معرفت معاد که همانا شناخت نفس است دست یابد. ملاصدرا با بهره‌گیری از مبانی ویژه خود در حکمت متعالیه، برداشت تازه‌ای از حقیقت نفس انسانی و جایگاه آن ارائه داد؛ برداشتی که هم بسیاری از چالش‌ها و اختلاف‌نظرهای سنت‌های فلسفی گذشته را برطرف ساخت و هم نگاهی نو به ماهیت انسان، با تکیه بر آموزه‌های قرآن و سنت، عرضه کرد.

معرفت نفس پایه و ستون معرفت رب و معرفت الهی است. نفس انسانی اگرچه مفطور بر توحید است؛ اما از ابتدای وجود و قدم نهادن در این عالم، با تمایلات نفسانی در گیرودار است. انسان در ابتدا حیوان ضعیفی است که تنها با یافتن و عمل کردن به راههای مبارزه با نفس می‌تواند به مقام اول نفس که همان ایجادکننده تمامی نفسانیات است، غلبه کرده و راه سعادت را پیماید.

در آیات قرآنی ویژگی‌های دیگری چون عَجول (اسراء/ ۱۱)، جهول، ظلم (أحزاب/ ۷۲) هُلوع و حریص (معارج/ ۱۹) و مانند آن‌ها برای نفس انسانی بیان شده است که هر یک بیانگر ظرفیت و تهدیدهای مثبت و منفی انسان است. شناخت این ظرفیت‌ها و تهدیدها می‌تواند در مسیر تعالی به انسان کمک کند و او را از هر گونه سقوط و هبوط حفظ نماید. بنابراین، باید این‌ها را شناخت و با آمادگی تمام به سراغ نفسی رفت که باید آن را مهار و مدیریت و تزکیه کرد و بستری برای مظهریت اسمای الهی فراهم آورد تا انسان بتواند به عنوان خلیفه مظهریت ربوبیت و پروردگاری را به دست گیرد و دنیا و آخرت خویش و دیگران را بسازد (Manṣūrī, 2020).

در مباحث انسان شناسی و در حیطه عرفان مقوله و مساله "نفس" یکی از مهمترین مسائلی است که مورد توجه فلاسفه، عرفا و فیلسوفان مسلمان بوده است. اولین گام در مسیر شناخت معارف حقه، شناخت و معرفت نفس است. "انسان از این راه به ملکوت آسمانها و کمال شایسته دست می‌یابد. درهای غیب پروردگار از راه معرفت نفس بر انسان گشوده می‌شود. بنابراین مهم‌ترین و بزرگ‌ترین معرفت‌ها پس از شناخت خداوند، معرفت نفس است. بسیاری از مباحث مهم و بنیادین همچون، مساله معاد، قیامت و نیز موضوع انسان کامل، همگی با وجود اثبات وجود نفس و قوای نفسانی و نیز مراتب و مقامات نفس، معنا و مفهوم می‌یابند. اهمیت و ضرورت پرداختن به مقوله نفس و مقامات نفس این گونه روشن می‌شود. از این رو پژوهش حاضر به مبحث نفس می‌پردازد.

روش‌شناسی تحقیق

روش کار در این پژوهش توصیفی-تحلیلی و روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و با استفاده از منابعی همچون کتب، مقالات، پژوهشها، و سایر منابع موجود انجام خواهد گرفت.

مبانی نظری پژوهش

پیشینه نظری و تاریخی تحقیق

مفهوم نفس و مقامات آن یکی از مسائل مهم فلسفی و عرفانی است که فکر بشر را به خود مشغول کرده است و تاریخی طولانی در تاریخ فکری بشر داشته است و انسان از زمانی که اندیشه کرد به این اعتقاد رسید که در درون انسان عنصری غیرمادی به نام نفس وجود دارد. بررسی تمدن‌های گذشته مثل یونان و مصر و روم و ایران باستان نشان می‌دهد که بیشتر آن‌ها اعتقاد به روح داشته‌اند و قدیمی‌ترین افکار فلسفی درباره ماهیت نفس در نوشته‌های اندیشمندانی چون افلاطون و ارسطو قابل ردیابی است. در آیین‌های مسیحیت و یهودیت نیز مفاهیمی مرتبط با روح و نفس مطرح شده است. در کتاب مقدس تورات، به نفس حیوانی و انسان اشاره شده و از آن به عنوان جوهری والا یاد می‌شود که پروردگار در وجود انسان قرار داده و به واسطه آن، انسان آفریده شده است.

حکیمان و فیلسوفان زیادی در شناخت نفس و مقامات آن تلاش کرده‌اند و کتاب‌های زیادی نگاشته‌اند مانند کتاب (النفس) ارسطو و کتاب (النفس) ابن باجه (۵۳۳م).

در سنت فلسفی اسلامی، به‌ویژه در مکتب مشاء، بخشی از تأملات نظری به موضوع نفس اختصاص یافته است. در حکمت اشراق نیز، بحث پیرامون نفس جایگاهی اساسی دارد و شیخ اشراق، که نظام فکری‌اش را بر بنیاد نور بنا نهاده، با نگاهی ویژه به ماهیت نفس پرداخته است. او نفس را به عنوان نوری مدبره یا به تعبیر خاص خود، نور اسفهبندی، معرفی می‌کند و باور دارد که فهم حقیقت نفس، پایه و اساس سایر معارف است. او ضمن پذیرش تقسیم‌بندی سه‌گانه نفس به انسانی، نباتی و حیوانی، نفس ناطقه را همان نور مدبره می‌داند که به دنیای مادی تعلق یافته و بدن، نخستین جایگاه آن به شمار می‌رود.

از سویی دیگر، ملاصدرا در حکمت متعالیه، معرفت به نفس را در سطحی هم‌ارز با شناخت توحید قرار داده و آن را شرط دستیابی به کمال و رستگاری اخروی می‌داند. وی با تکیه بر مبانی ویژه فلسفه خویش، تصویر ژرف و دقیقی از مراتب و ویژگی‌های نفس انسانی ارائه کرده است که مشکلات و تعارضات سنت‌های فلسفی در این زمینه را حل کرده است و افق جدیدی از وجود آدمی بر مبنای کتاب و سنت را باز کرده است و با کمک اصولی مانند اصالت وجود و تشکیک و حرکت جوهری آن را از طبیعیات به الهیات منتقل کرده است.

پیشینه تجربی تحقیق

محققانی که در این حوزه به تحقیق پرداخته‌اند بنا بر هدف پژوهش خود به قسمتهای از آن پرداخته‌اند که در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از آن‌ها می‌پردازیم.

ده پرور (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان "مراتب نفس از منظر فیض کاشانی و امام خمینی (ره)" اعتقاد دارد که انسان بر اساس فطرت کمال‌جوی خود، سیراست‌کمالی دارد. حرکت کمالی انسان دو بُعدی است؛ یک رویه، حرکت جوهری است که از بدو خلقت به صورت

قهری و تدریجی از جمادی به نفس نباتی و سپس نفس حیوانی و نفس ناطقه انسانی میرسد، اما در مرحله انسانی، اختیار در او شکل می‌گیرد و وارد بُعد جدیدی از حرکت می‌شود (Dehparvar, 2016).

درخشان (۱۳۹۳) در پایان نامه ای با عنوان "بررسی تهذیب نفس و روش خودسازی از منظر امام خمینی (ره)" به این نتیجه رسیده است که تهذیب و تزکیه نفس، از جایگاه مهمی در اسلام برخوردار است، تا آن جا که قرآن یکی از اهداف اصلی رسالت پیامبر (ص) و دیگر پیامبران الهی را تعلیم و تزکیه نفوس بر شمرده است (Darkshān, 2014).

کلانتر نژادیان (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان: "نقش و جایگاه تهذیب نفس از رذایل در شکل‌گیری عرفان امام خمینی (ره)" چنین بیان می‌کند: تزکیه و تهذیب نفس در اسلام، سرآمد و بنیان همه مفاهیم اخلاقی دیگر است، زیرا رشد و تکامل و سعادت انسان‌ها را در دنیا و آخرت در پی دارد (Kalāntar-Nezhādiyān, 2013).

علی محمدی (۱۳۸۳) در پایان نامه ای با عنوان "روشهای تهذیب نفس از دیدگاه امام خمینی (ره)" معتقد هستند اولین روش مطرح شده در این زمینه تفکر است؛ تفکر در عظمت خلقت، نعمت‌های الهی و وظیفه انسان در قبال خدا جایگاه والایی در تعالیم اسلامی داشته و آیات و روایات متعددی بر آثار تربیتی آن تصریح نموده است. این مسأله در دیدگاه امام خمینی (ره) هم مورد توجه بسیاری قرار گرفته و شرط اول برای مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی دانسته شده است (Alī-Muḥammadi, 2004).

– تعریف لغوی نفس

نفس واژه‌ای عربی است که در نظم و نثر در معانی مختلفی چون: (جان، تن، روح، روان، قوه‌ای که بدن جسم زنده، زنده است؛ خود هر کس، خود هر چیزی، خویشتن؛ تن و جسد؛ ذات و حقیقت و هستی هر چیز و... (لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل مدخل نفس) به کار رفته است.

معنی اصطلاحی نفس

«ن ف س» در اصل لغت بر خروج نسیم دلالت می‌کند و تنفس نیز به همین معنا می‌باشد. واژه نفس در کتاب‌های لغت، بیشتر به معنی ذات و حقیقت شی آمده است. «قتل فلان نفسه»؛ یعنی ذات و حقیقت خودش را هلاک کرد. (Ibn Manzūr, 1984).

در مورد نفس در کلام فلاسفه دو گونه تعریف یافت می‌شود؛ تعریفی که به نفس از منظر علاقه‌اش به جسم می‌نگرد و تعریف دیگر از حیث اینکه جوهری مستقل و قائم به ذات است؛ در صورت اول نفس صورت جوهری برای جسم آلی است و بالتبع این دو جوهر (نفس و جسم) صورت و هیولا برای جوهر مرکبی هستند که همان موجود زنده است و در حالت دوم هر کدام از نفس و جسم جوهر مستقلی هستند. (Badawī, 1984).

«از نظر فیلسوفان اسلامی، نفس جوهری است که ذاتاً مجرد ولی فعلاً وابسته به ماده است. به گفته ابن سینا: جوهر غیر جسمانی که فعلاً نه ذاتاً علاقه تصرف در اجسام را داشته باشد نفس نامیده می‌شود.» (Fa'ālī, 1997).

مقام اول نفس از منظر امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره)، منزل «مُلک»، ظاهر و دنیای آن را مقام اول نفس و منزل اسفل آن می‌داند. انوار غیبیه نفس در جسم خاکی انعکاس یافته و زندگانی عرضی بدان بخشیده است. نفس در همین بدن جیوش خود را تجیش کرده و آن را به میدان جنگ میان خیر و شر بدل کرده است. لشکر آن، قوای ظاهره (بسط یافته در اقالیم سبعة ملکیه – گوش، چشم، زبان، فرج، شکم، پا و دست) است. قوایی که در این اقالیم سبعة ملکیه منتشر شده اند، همگی در مقام «وهم» در سیطره نفس قرار دارند. از این رو که سلطان قوای ظاهری و باطنی نفس، همان وهم است. بدین ترتیب، اگر به تصرف وهم یا شیطان، در این ملک حکومت کند، به سیطره شیطان و تحت حکومت آن در می‌آید. تا آنجا که موجب اضمحلال لشکر رحمان و جنود عقل و نهایتاً شکست آن‌ها و هجرت از نشئه مُلک و دنیای انسان می‌گردد. لیکن در صورتی که وهم و حرکات و سکانات آن تحت سیطره عقل

و شرع باشد، ملک نفس که رحمانی و عقلانی می‌گردد، شیطان و جنود آن را می‌راند (Khomeini, 2006).

خصوصیات نفس انسانی

نفس انسانی، دارای ویژگی‌هایی است که شناخت کامل آن تنها از راه آموزه‌های وحیانی است که از طریق حقیقت محمدی (ص) در اختیار ما قرار گرفته است؛ زیرا این آموزه‌های وحیانی از خدایی است که پروردگار و رب نفس شخصی کامل حقیقت محمدی است؛ و از سوی دیگر، این حقیقت محمدی، خود آینه تمام نمای خدایی است که رب العالمین و نور السموات و الارض است. بنابراین، وقتی انسان کاملی چون حضرت محمد (ص) از نفس می‌گوید حتی اگر آن نفس شخصی محمدی (ص) باشد، بیانگر نفس کامل و حقیقی است که فراتر و برتر از آن نیست؛ پس معرفت و شناختی که از نفس توسط آموزه‌های وحیانی قرآن به دست می‌آید، معرفتی کامل و تمام نسبت به حقیقت نفس است که کامل‌ترین و برترین نفس نیز است. این گونه شناختی که انسان نسبت به الله و رب العالمین از دریچه و آینه نفس کامل پیدا می‌کند، شناخت و معرفتی کامل و تمام است؛ زیرا نفس پیامبر (ص) آینه تمام نمای الله نورالسموات و الارض و رب العالمین است (Manṣūrī, 2020). نفس انسان دو وجه اساسی دارد که می‌تواند در مسیر تعالی و تقرب به پروردگار نقش‌آفرینی کند یا در جهت سقوط و انحطاط معنوی عمل نماید. در قرآن آمده است: «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا.» (شمس / ۷ و ۸) «سوگند به نفس و آن که آن را سامان داد، سپس زشتی و پاکی را به آن الهام نمود.»

امیرالمؤمنین علی (ع) نیز فرموده‌اند: «إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهَرَةٌ تُمَيَّنُ مِنْ صَانِهَا رَفَعَهَا وَ مَنْ ابْتَدَلَهَا وَضَعَهَا» (Āmidī, 1993).

«نفس، جوهری گران‌سنگ است؛ هر کس آن را حفظ کند، موجب رفعت او می‌شود و اگر به بی‌ارزشی بکشانندش، خود را پست کرده است.»

از این سخن چنین برمی‌آید که ارزش نفس در نحوه مراقبت از آن نهفته است. از ویژگی‌های مهم نفس، گرایش ذاتی آن به تمایلات

نفسانی است، به گونه‌ای که اگر تحت هدایت عقل قرار نگیرد، انسان را به سوی فساد و خطا سوق می‌دهد. حضرت علی علیه‌السلام در این باره فرموده‌اند: «إِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ فَمَنْ أَهْمَلَهَا جَمَحَتْ بِهِ إِلَى الْمَآْثِمِ.» (Āmidī, 1993).

«نفس، انسان را به بدی می‌کشاند و اگر مهار نشود، به سوی ذلت و گناه سوق می‌دهد.»

در این مسیر، خیانت، نیرنگ و فریب نیز از دیگر پیامدهای آزاد گذاشتن نفس می‌باشد. حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «مَا مِنْ مَعْصِيَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا (رَجُلًا) نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَقَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵).

«هیچ نافرمانی از خداوند نیست مگر آن که با لذت‌های نفسانی همراه است؛ پس خوشا به حال کسی که از شهوات چشم‌پوشد و تمایلات نفسانی را مهار کند.»

نکته قابل توجه دیگر آن است که نفس گاهی با ظاهری فریبنده، فرد را به گمان اصلاح‌یافتگی می‌کشاند، در حالی که در اعماق خود، احساسات سرکوب‌شده‌ای همچون کینه را پنهان کرده است. این ویژگی باعث می‌شود که در لحظات بحرانی، تمام آنچه انباشته شده، فوران کرده و چهره حقیقی نفس آشکار گردد. از همین رو، نفس را به اراده‌هایی مشابه دانسته‌اند که در سرما بی‌تحرك بوده و رام می‌نماید، اما با اندک گرمایی بیدار شده و همه‌چیز را می‌بلعد. در نهایت باید توجه داشت که نفس نیز همچون دیگر اجزای جسمانی، نیازمند استراحت و تعادل است؛ فشار و فعالیت بی‌رویه می‌تواند آسیب‌زا باشد و اثر معکوس بگذارد (Ghazanfari, 2013).

خصوصیات نفس از نظر قرآن

خدا در قرآن، ویژگی‌هایی بسیاری برای نفس انسانی بیان کرده است تا انسان با شناخت نقاط قوت و ضعف نفس انسانی، بتواند در مسیری گام بردارد تا نواقص و ضعف‌ها برطرف شده و نقاط قوت آشکار و تقویت شود. این گونه است که انسان می‌تواند مظهر تمام و کمال اسمای الهی شود و به عنوان مظهر اسمای الهی در مقام ربوبیت و

پروردگاری نشسته و خلافت را از مستخلف عنه یعنی خدا آن چنان انجام دهد که شایسته و بایسته است. (بقره / ۳۰ و ۳۱؛ آل عمران / ۷۹) از ویژگی های نفس انسانی، برخورداری از نرم افزار هدایت درونی به نام فطرت یا الهامات فطری است. به این معنا نفس انسانی به گونه ای آفریده شده که قدرت تشخیص حق و باطل، خیر و شر، خوب و بد و مانند آن ها را دارا است. بنابراین، حتی اگر هدایت بیرونی از طریق سمع و شنیدن و نقل نباشد که در قالب وحی و موعظه و مانند آن ها انجام می شود؛ هر انسانی از هدایت درونی فطری و عقلی برخوردار است. خدا می فرماید: (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (طه / ۵۰) (گفت پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده سپس آن را هدایت فرموده است).

از نظر قرآن، غیر از این هدایت فطری و تکوینی، نفس انسانی برخوردار از هدایت تشریعی و بیرونی هم قرار می گیرد که از آن به اسلام و شرایع یاد می شود. (شوری / ۱۳)

همان اسلامی که پیامبران به آن دعوت می کردند و همان راه مستقیم مورد قبول خدا است (آل عمران / ۱۹ و ۸۵) و میان این نقل با آن عقل یعنی فطرت هیچ گونه اختلافی نیست: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (روم / ۳۰) (پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان فطرت و سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تبدیل پذیر نیست. این است همان دین پایدار؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند).

این همان حجت های ظاهری و باطنی است که امام موسی کاظم (ع) درباره آن ها می فرماید: یا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ (ع) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛ ای هشام! برای خدا بر مردم دو حجت است، حجتی ظاهر و حجتی باطن؛ اما ظاهری همان رسولان و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند و اما باطنی همان عقول است (Kulaynī, 2003).

البته کسانی از هدایت ثانوی تشریعی و حجت ظاهری یعنی آموزه های شرایع اسلامی بهره مند می شوند که از حجت باطنی بهره گرفته و مطابق آن عمل کرده و تقوای فطری داشته باشند. (بقره / ۲ و ۳) از دیگر ویژگی های نفس آن است که به طور فطری دارای ایمان است؛ چنان که به طور فطری نفس انسانی نسبت به حق و باطل و خوب و بد شناخت دارد، هم چنین به طور فطری به حق ایمان و گرایش و نسبت به باطل و کفر گریزش دارد. (شمس / ۷ و ۸) البته کسانی این روند را ادامه می دهند و از ایمان فطری هم چنان برخوردار خواهند بود که فطرت خویش را با گناه و فجوری چون دروغ و خیانت و ظلم و مانند آن ها تغییر نداده باشند و به تعبیر قرآنی «دسیسه و دفن» نکرده (شمس / ۷ تا ۱۰) و «مطبوع و مختم» نساخته باشند. (بقره / ۷) این گونه است که با تغییر نعمت ایمان فطری، در مسیر گمراهی و ضلالت می افتند. (انفال / ۵۳)؛ زیرا از نظر قرآن یکی از برترین نعمت های خدادادی به بشر همان نعمت اسلام و ایمان و ولایت است. (مائده / ۳؛ نساء / ۶۹).

از نظر قرآن نفس انسانی پذیرای خوب و بد از فکر و عمل است. بنابراین، استعداد این را دارد که کارهای خیر و خوب را انجام دهد یا دنبال کارهای زشت و بد برود. (شمس / ۷ تا ۱۰) نفس انسانی در استوا و اعتدال کامل آفریده شده و از این ظرفیت برخوردار است تا به سمت صعود و کمال یا سقوط و نقص متمایل و گرایش یابد. (شمس / ۷ تا ۱۰) از نظر قرآن، هر چند که انسان ها بر فطرت کمالی و استوای کامل آفریده شده اند، ولی از قابلیت انفعال کاملی برای گرایش ها و گریزش ها به سوی خیر و شر برخوردار است و می تواند نعمت را جایگزین نعمت کند. تربیت کمالی با تزکیه و نمو الهی و رشد خدادادی از یک سو و تربیت نقصی و از دست دادن نعمت ها از سوی دیگر ظرفیت بی ماندی است که بیانگر تربیت پذیری نفس انسان در هر دو سو خوب و بد است. (انفال / ۵۳) نفس انسانی دارای انگیزه های منفی است که به طور مرموز در نهان وی وجود دارد و می تواند او را وسوسه کرده و به سمت و سوی باطل بکشانند. (ق / ۱۶)

انسان حیوانی بالفعل

انسان با آنکه در نهاد خود برای درک حقیقت و یکتاپرستی آمادگی دارد، اما به محض ورود به دنیا و آغاز زندگی جسمانی، تحت تأثیر خواسته‌های نفسانی و غرایز حیوانی قرار می‌گیرد. مگر در مواردی نادر که فردی مورد عنایت ویژه الهی قرار گیرد و از حمایت معنوی برخوردار باشد، که این دسته بسیار کم بوده و از دایره بحث عمومی خارج هستند. بنابراین، آنچه مورد بررسی ماست، وضعیت اکثریت مردم است. در آغاز حیات، انسان موجودی ضعیف و ناتوان است که از حیث ظاهر، تفاوتی با دیگر حیوانات ندارد و تنها استعداد بالقوه‌ای برای رسیدن به مرتبه انسانیت دارد، که هنوز بالفعل نشده است.

به همین دلیل، در ابتدای زندگی، رفتار انسان عمدتاً بر اساس غرایز پایه مانند شهوت و خشم هدایت می‌شود و چون انسان ظرفیتی برای ترکیب نیروهای متضاد در خود دارد، برای مدیریت این غرایز، گاه به ابزارهای شیطانی نظیر دروغ، فریب، دورویی، سخن چینی و امثال آن متوسل می‌شود و مبنای ترقی را همین قوای مفسد و مهلک می‌نهد و همین را نیز تقویت و رشد می‌دهد. و بدون تأثیر یک معلم، با رشد و بلوغ، تبدیل به حیوانی می‌شود که در شئون حیوانیت و شیطانیت از حیوانات و شیاطین پیشی می‌گیرد. با گذران روزگار بر همین منوال و تبعیت از هوای نفس در شئون سه‌گانه، درب معارف و اخلاق و اعمال الهیه، فاصله و صالحه را بر خود می‌بندد و انوار فطریه در او به کل خاموش می‌شود.

در نتیجه، تمامی جنبه‌های حقیقت که در سه حوزه‌ی اصلی شناخت الهی، فضایل اخلاقی و کردار شایسته جای می‌گیرند، ممکن است زیر سلطه‌ی امیال نفسانی قرار گرفته و نابود شوند. هنگامی که انسان پیرو خواهش‌های درونی و گرایش‌های حیوانی خود می‌گردد، حقیقت دیگر در هیچ یک از سطوح وجود او ظاهر نمی‌شود. تیرگی و تاریکی نفس، نور ایمان و عقل را خاموش می‌کند و ولادتی دوباره که موجب تولد حقیقی انسان می‌شود، برای او روی نمی‌دهد. چنین فردی در همان حالت باقی می‌ماند و از درک و دریافت حقیقت بازمی‌ماند و تا پایان عمر نیز در همین مسیر باقی خواهد ماند. زمانی

که از این دنیا کوچ کند و حجاب‌ها کنار رود، در می‌یابد که چیزی جز موجودی حیوان‌صفت یا شیطانی نبوده و اثری از انسانیت در وجود او باقی نمانده است. در آن سرای دیگر، گرفتار ظلمت‌ها، رنج‌ها و وحشت‌هایی بی‌انتهای می‌شود تا آن‌گاه که اراده‌ی الهی درباره‌اش چه حکم کند.

این حالت، تبعیت کامل از هوای نفس تلقی می‌شود که فرد را از حق به طور کامل منع می‌کند. بدین ترتیب، متابعت از هوای نفس می‌تواند به عنوان معیار بازماندن از حق دانسته شود. و مقدار تبعیت معیار مقدار بازماندن است. به عنوان نمونه، هرگاه مملکت انسانیت انسان، که در ابتدای ولادت به سه قوه متمثل شده و با تکامل خود آن‌ها را نیز ترقی داده، با تربیت به قوه مربیه انبیاء و اولیاء کم کم تسلیم شود، قوه کامل انسانیه وی که بالقوه در نهاد وی به امانت بود، فعلیت و ظهور می‌یابد. ارزش و کرامت انسانی زمانی به درستی آشکار می‌شود که تمامی امکانات و نیروهای مملکت در مسیر تحقق آن به کار گرفته شوند. همان‌گونه که پیامبر اسلام (ص) توانست شیطان را وادار به تسلیم در برابر حق نماید، انسان کامل نیز قادر است چنین تأثیری داشته باشد؛ چنان‌که ایشان فرمودند: «شیطان من با دستان من ایمان آورد». مقام انسانی مسلط بر مقام حیوانی می‌شود. تا آنجا که تبدیل به ابزار و وسیله‌ای برای پیمودن راه آخرت و عدم چموشی و سرخودی می‌شود. عدالت به دنبال تسلیم شهوت و غضب به مقام عدل و شرع ظاهر شود. با تشکیل حکومت عادل، فرمانروا و مجری حکومت، با حق و قوانین آن عمل می‌کند و خلاف آن نمی‌رود و بری از باطل و ستم می‌گردد.

بنابراین، همان‌گونه که پیروی از امیال نفسانی باعث دوری از حقیقت و مانعی در راه درک حقایق می‌گردد، راه دستیابی به حقیقت و ظهور آن، تبعیت از عقل سلیم و آموزه‌های دینی است. میان دو نقطه‌ی افراطی (یکی غرق شدن کامل در خواهش‌های نفسانی و دیگری پیروی کامل و بی‌چون‌وچرا از عقل و شرع)، مراتب بی‌شماری وجود دارد. به هر میزان که انسان در مسیر خواسته‌های نفسانی گام بردارد، به همان اندازه از حقیقت فاصله می‌گیرد و از ادراک نور وجودی و

خواهد بود و بدون رنج، به سویش می‌آید. بدین معنا که با وجود انصراف قلب از او، باز هم به وی متمایل است و نزد او پست و ذلیل است.

منزل ملک و ظاهر یا بدن

از نظر قرآن همه اعضاء و جوارح آدمی چیزهایی است که در نزد وی به امانت گذاشته شده و شخص به عنوان امین، مسؤول حفظ و نگهداری و بهره‌برداری درست آن است. از این رو خداوند می‌فرماید: (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مَسْئُولًا) (اسراء، آیه ۳۶) (به درستی که گوش و چشم و دل، هریک از آن‌ها در برابر خداوند مسؤول و پاسخگو هستند).

در حقیقت هریک از اعضاء و جوارح آدمی امانتی در دست انسان است که در قیامت باید پاسخگوی رفتارها و تصرفات خود درباره آن‌ها باشد. هرگونه رفتار و تصرفی که بیرون از دایره حق و چارچوب‌های الهی که برای نعمت و عضوی قرار داده شده باشد، به عنوان رفتاری خیانت آمیز تلقی می‌شود.

آدمی برای دستیابی به دانش و شناخت، نیازمند ابزارهای شناختی است که چشم و گوش و دل، مهمترین این ابزارها است. انسان برای دستیابی به هرگونه شناختی به ابزارهای حسی نیاز دارد. اگر انسان هر حسی را از دست دهد بخشی از دانش و راه‌های شناختی خویش را از دست می‌دهد و براین اساس گفته اند: (مَنْ فَقَدَ حِسًّا فَقَدَ عِلْمًا)؛ هرگاه انسانی حسی را از دست دهد علم و دانشی را از دست می‌دهد. به سخن دیگر هر حسی چون چشم، نوعی خاص از دانش و شناخت را به انسان می‌دهد که از راه حس دیگر و ابزارهای شناختی چون گوش نمی‌توان آن را بدست آورد. بنابراین انسانی که فاقد حسی باشد، نوعی خاص از کمال را نیز از دست می‌دهد و نمی‌تواند از آن مسیر به کمال مطلوب دست یابد.

اگر در قرآن برای دستیابی به شناخت و دانش و کمال مطلق، سیر در آفاق و انفس یعنی معرفت نفس و معرفت هستی مطرح می‌شود، بدین معناست که برای انسان شناخت آفاق و آیات خداوند در طبیعت بیرونی نیازمند ابزارهایی است که فقدان هریک به معنای فقدان نوعی

فضایل انسانی محروم می‌شود. در مقابل، هر تلاشی برای مخالفت با تمایلات نفس و روی آوردن به هدایت عقل و دین، حجاب‌ها را کنار می‌زند و پرتوی از حقیقت در وجود انسان نمایان می‌سازد (Khomeini, 2006).

پرهیز از پیروی از خواسته‌های نفسانی

خداوند متعال در نکوهش دنباله‌روی از امیال نفسانی، هشدار می‌دهد که این کار انسان را از مسیر الهی دور می‌سازد: (وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ). (ص/۲۶) «از خواهش دل پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند.» در جای دیگر می‌فرماید: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ) (قصص / ۵۰) «چه کسی گمراه‌تر است از آن‌که بدون راهنمایی الهی، پیرو هوس خویش گردد؟» در کتاب اصول کافی، روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که آن حضرت به نقل از پروردگار متعال فرمودند: «به عزت و عظمت و بزرگی و بلندی جایگاهم سوگند، هر کس تمایلات نفسانی‌اش را بر خواست من مقدم بدارد، زندگی‌اش را پریشان می‌گردانم، دنیا را بر او مشتبه می‌سازم، دلش را گرفتار آن می‌کنم و جز آنچه برایش مقدر شده، چیزی نصیبش نخواهد شد. و به عزت و بزرگی‌ام سوگند، اگر بنده‌ای خواسته‌ی مرا بر نفس خود مقدم دارد، فرشتگانم حافظ او خواهند بود، روزی‌اش را آسمان‌ها و زمین تضمین می‌کنند، پشتوانه‌اش در تجارت‌ها خواهم بود، و دنیا با خواری و تسلیم به سوی او خواهد آمد (Kulaynī, 2003).

پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله علیه و آله) فرمودند: پروردگار متعال چنین می‌فرماید: به شأن و بزرگی‌ام سوگند، هیچ بنده‌ای هوس و خواست خود را بر اراده من مقدم ندارد، مگر آن‌که زندگی‌اش را دچار آشفتگی کرده، آرامش دنیوی‌اش را از او می‌گیرم و دلش را به مشغله‌های دنیا سرگرم می‌سازم، بی‌آنکه بیش از آنچه برایش مقدر کرده‌ام، به او عطا کنم، و به بزرگی، شکوه، نور و مقام بلندم سوگند، هر که خواسته مرا بر میل خود ترجیح دهد، فرشتگانم محافظ او خواهند بود، آسمان و زمین عهده‌دار روزی‌اش می‌شوند، و من برای او بهتر از هر بازرگان عمل می‌کنم؛ دنیا در برابرش رام و فروتن

شناخت و آگاهی نسبت به هستی و در نتیجه عدم دستیابی به کمال مطلق از همه جنبه‌ها و جهات است.

هریک از ابزارهای شناختی بشر، به معنای نوعی از اسمای الهی است که در انسان به ودیعت گذاشته شده است. آدمی از راه چشم به چیزی چون بینائی دست می‌یابد که خود زمینه‌ساز دستیابی به بصیرت و رویت الهی است.

خداوند در هر یک از اعضا و جوارح آدمی به شکل اسمایی تجلی کرده است و هر یک از اعضا و جوارح آدمی مظهر اسمی از اسمای کمالی است که هر سالک راه حقیقت می‌بایست با بهره‌گیری و فعلیت‌بخشی به آن، خود را به کمال اسمایی آن اسم خاص برساند و این گونه لقاء الهی را با تلاش و بهره‌بری از استعدادها و ظرفیت‌های سرشته در نهاد خویش تحقق بخشد: (یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) (انشقاق / ۶) (ای انسان تو به سوی پروردگارت در تلاش و سعی ویژه‌ای هستی تا به دیدار او برسی).

این تلاش و کدح جانکاه و ویژه که آدمی باید بوسیله آن خود را به ملاقات پروردگار خویش برساند، استفاده و بهره‌گیری از همه صفات و اسمای کمالی است که به حکم جعل نخست در ذات انسانی سرشته شده است و به آدمی این فرصت و استعداد را بخشیده تا با آن‌ها خود را به ملاقات پروردگار کامل مطلق برساند. از این رو خداوند در آیات متعدد از جعل کامل اسمایی به شکل تعلیم خاص (و علم آدم الاسماء کلها) و ربوبیت و پروردگاری خویش و نیز ارایه آیات در آفاق و انفس و مانند آن توجه می‌دهد تا بنمایاند که هر کسی تحت ربوبیت و پروردگاری یک اسم و یا اسماء و یا همه اسمای الهی قرار گرفته و خود را به ملاقات و دیدار کمالی همان اسم و یا اسماء و یا همه اسماء می‌رساند.

به سخن دیگر، هر کسی در تحت تصرف و پروردگاری اسم یا اسمایی و یا همه اسمای الهی قرار می‌گیرد و هر چه انسان با کدح و تلاش خویش اسمی را به کمال برساند فرصت به اسم دیگری داده می‌شود تا خود را نشان داده و زمینه بروز و ظهور را برای آن اسم به شکل کمالی فراهم آورد.

این بدان معنا است که اگر انسان از هر عضو و استعدادی به خوبی بهره‌گیرد، آن اسم در فرآیندی به کمال ظهوری در شخص می‌رسد و فرصت بروز اسم دیگری را فراهم می‌کند و این گونه است که هر کسی که در مسیر تکاملی، اهل عمل صالح باشد، به شمار بیش تری از اسمای الهی دست می‌یابد و آن‌ها را در ذات خویش به کمال می‌رساند.

بنابراین ارتباط تنگاتنگی میان معرفت و عمل صالح وجود دارد. اگر شخص در مسیر کمالی خود به بهترین شکل از چشم خود استفاده کند، به دانش‌های خاص به شکل یافته‌های علمی و داده‌های حیانی و شهودی دست می‌یابد و پس از کمال یابی چشم از بینائی تا بصیرت شهودی و حضوری، فرصت به گوش داده می‌شود تا اموری را بشنود که پیش از آن توانایی شنیدن آن را نداشته است و در مسیر کمالی، گوش نیز به جایی می‌رسد که اموری غیبی را می‌شنود و در نهایت به کمال اذن الهی می‌رسد که گوش خدا می‌شود (Manṣūrī, 2010).

ساحت ظاهر، نزد امام خمینی (ره)

مراد از ساحت ظاهر همان بدن یا جسم آدمی است. به اعتقاد امام خمینی، بدن از ادنی مراتب و مراحل ظهور نفس است. امام در این قول، بدون تردید متأثر از تعالیم ملاصدرا است. ملاصدرا نیز معتقد بود که بدن، مرتبه نازله نفس و ظل و فرع آن می‌باشد. در واقع نفس انسان، در عین واحد بودن مراتب گوناگونی دارد و هر مرتبه پائین تر در حکم جسد و بدن مرتبه بالاتر است (Mullā Ṣadrā, 2003). امام در این باره می‌فرماید: «روح باطن جسم است و جسم ظل روح است. جسم، ظاهر روح است. اینها با هم یکی هستند، از هم جدایی ندارند. همانطوری که جسم انسان و روح انسان وحدت دارند، باید طیب جسمی و طیب روحی وحدت داشته باشند.» (Khomeini, 2019)

امام خمینی رابطه نفس با بدن و تعلق نفس به بدن را از جهت طبیعی و در آغاز حدوث از نوع تعلق صورت با ماده می‌داند. امام خمینی حدوث نفس را مادی می‌شمارد که با حرکت جوهری به تدریج از

قوه به فعلیت و مجرد مثالی می‌رسد، تا آنجا که تمام آن قوه به فعلیت مبدل شده، مستقل می‌گردد و بدن را رها می‌کند (Khomeini, 2020).

از نظر امام خمینی (ره) رابطه نفس و بدن، تلازم ضروری است، یعنی نمی‌توان آن دو را از هم منفک دانست و انعدام هر یک انعدام دیگری را در پی دارد از این روی علاقه نفس و بدن علاقه لزومیه ذاتیه است و محال است از همدیگر منفک باشند (Khomeini, 2019).

در نگاه امام خمینی نسبت نفس و بدن، نسبت ماده و صورت است و هر دو به دیگری نیاز ضروری دارد و نمی‌توان یکی را بدون دیگری محصل و موجود به وجود خارجی دانست. یکی از نکاتی که امام خمینی درباره ارتباط نفس و بدن به عنوان ضمیمه و یا الحاق ارائه کرده است این است که به گمان برخی افراد که دقایق مبحث نفس و بدن مطلع نیستند، نفس تابع بدن است، آنان خیال می‌کنند، نفس به تبعیت از بدن، دچار حالات مختلف می‌شود در حالی که واقع امر بر خلاف این است. تحصیل و فعلیت ماده به صورت و فعلیت جسم به نفس است بنابراین باید بدن و جسم تابع نفس باشد، زیرا اصالت با صورت و فعلیت است نه ماده و قوه. امام خمینی رابطه نفس و بدن را رابطه تدبیری می‌داند که نفس برای رسیدن به کمالات لایق خود، بدن را تدبیر می‌کند اما چگونگی این رابطه مورد اختلاف است برخی آن را رابطه حلولی می‌دانند که نفس در بدن حلول کرده و برخی تعلق اضافی، در نظر امام خمینی این رابطه اتحادی است (Khomeini, 2020).

امام خمینی (ره) در زمینه اعضای بدن و امانت بودن آن‌ها می‌گوید: ممکن است شب و روزی، بدون معصیت پروردگار بر او نگذرد و به پیری که رسید، مشکل است قلب را به صورت و حالت اول باز گرداند. شما اگر خدای نخواست خود را اصلاح نکردید و با قلبهای سیاه، چشمها، گوشها و زبانهای آلوده به گناه از دنیا رفتید، خدا را چگونه ملاقات خواهید کرد؟ این امانات الهی را که با کمال طهارت و پاکی به شما سپرده شده، چگونه با آلودگی و رذالت مسترد

خواهید داشت؟ این چشم و گوش که در اختیار شماست، این دست و زبانی که تحت فرمان شماست، این اعضاء و جوارحی که با آن زیست می‌کنید - همه امانات خداوند متعال می‌باشد که با کمال پاکی و درستی به شما داده شده است - اگر ابتلا به معاصی پیدا کرد، آلوده می‌گردد؛ خدای نخواست اگر به محرمات آلوده شود، رذالت پیدا می‌کند؛ و آنگاه که بخواهید این امانات را مسترد دارید، ممکن است از شما پرسند که راه و رسم امانتداری اینگونه است؟ ما این امانت را اینطور در اختیار شما گذاشتیم؟ قلبی که به شما دادیم چنین بود؟ چشمی که به شما سپردیم اینگونه بود؟ دیگر اعضاء و جوارحی که در اختیار شما قرار دادیم چنین آلوده و کثیف بود؟ در مقابل این سؤالا چه جواب خواهید داد؟ خدای خود را با این خیانتهایی که به امانتهای او کرده اید چگونه ملاقات خواهید کرد؟ (Sa'idi-Nejād & Şabāhī, 2017).

دیدگاه امام خمینی (ره) درباره تجرد نفس

امام خمینی (ره) در شرح تجرد نفس معتقدند که ابتدا نفس با طبیعت متحد است؛ زیرا از دل طبیعت حادث شده است و در نشئه طبیعت به سر می‌برد و سفر خود را از طبیعت شروع می‌کند. تا به انتهای حد طبیعی خود می‌رسد، تا آنجا که فعلیات ممکن‌الظهور از ماده، تمام می‌شود و تمامی قوه‌ها به فعلیت تبدیل می‌گردند و مرز ماده در همین جا به پایان می‌رسد. همین جا است که صورت (نفس) ماده را به کناری نهاده و با خروج از غلاف طبیعت به موجودی مجرد (برزخی یا تام عقلی) بدل می‌گردد.

انسان را می‌توان بازتابی کوچک از کل جهان هستی دانست؛ گویی هر آنچه در گستره عالم وجود دارد، در درون او نیز به نحوی انعکاس یافته است. در جهان طبیعت، اجسام مادی حضور دارند و در جهانی دیگر، موجوداتی یافت می‌شوند که از ماده آزادند اما همچنان شکل و مقدار را دارا هستند؛ این جهان را عالم برزخ می‌نامند. در وجود انسان، که گویی نمونه‌ای کوچک از این جهان بزرگ است، نوعی ماده وجود دارد که زائیده نفس اوست، و در برابر موجودات برزخی، مرحله‌ای از ادراک قرار دارد که آن را خیال می‌نامند؛ این مرحله نه

کاملاً از ماده و شکل رهاست و نه همانند اشیای مادی است، بلکه در جایگاهی میان این دو قرار دارد. اما عالم عقلانی، که در آن تجرد به صورت کامل وجود دارد، زاییده نفس نیست؛ بلکه نفس انسان از طریق پیوند با عقل، به آن دسترسی می‌یابد (Ardabīlī, 2013).
نفس، جوهری ملکوتی است که برای رسیدن به حاجات خود، بدن را به کار می‌گیرد. نفس، حقیقت و ذات انسان است و قوا، آلات او هستند؛ زیرا که فعل آن‌ها به نفس وابسته است. نفس، بر حسب اعتبارات مختلف نامی دارد؛ گاهی او را «روح» نامند؛ زیرا زندگی تن به آن وابسته است و گاهی «عقل» نامند؛ زیرا ادارک معقولات می‌کند و زمانی «قلب» خوانند؛ زیرا به وسیله خواطر، دگرگون می‌شود (Narāqī, 2006).

انسان اعجوبه‌ای است دارای دو نشئه و دو عالم: نشئه ظاهر ملکیه دنیویه که آن بدن او است، و نشئه باطنه غیبیه ملکوتیه که از عالم دیگر است. و نفس او، که از عالم غیب و ملکوت است، دارای مقامات و درجاتی است که به طریق کلی گاهی تقسیم کرده‌اند آن را به هفت قسمت، و گاهی به چهار قسمت، و گاهی به سه قسمت، و گاهی به دو قسمت. و از برای هر یک از مقامات و درجات آن جنودی است رحمانی و عقلانی، که آن را جذب به ملکوت اعلی و دعوت به سعادت می‌کنند، و جنودی است شیطانی و جهلانی که آن را جذب به ملکوت سفلی و دعوت به شقاوت می‌کنند. و همیشه بین این دو لشکر جدال و نزاع است و انسان میدان جنگ این دو طایفه است: اگر جنود رحمانی غالب شد، انسان از اهل سعادت و رحمت است و در سلک ملائکه منخرط، و در زمره انبیاء و اولیاء و صالحین محشور است و اگر جنود شیطانی و لشکر جهل غالب آمد، انسان از اهل شقاوت و غضب است و در زمره شیاطین و کفار و محرومین محشور است (Khomeini, 2006).

درجات کامل شدن نفس از نظر امام خمینی (ره)

به اعتقاد امام، نفس فرزند طبیعت است و از همین عالم با حرکت جوهری حرکت را آغاز می‌کند. نفس و بدن تعلق ذاتی به یکدیگر دارند و نمی‌توان آن‌ها را اموری منفک تصور نمود. بدن به مثابه ماده

و نفس به مثابه صورت است و اموری متحد هستند. این به معنای موجودیت خاص و تباین میان نفس و بدن نیست. برعکس هر دو یکی هستند. تنها جهت قوه موجود را بدن و جهت فعلیت موجود را نفس نامیده‌اند (Khomeini, 2019). صعود و تکامل تدریجی موجود طبیعی با حرکت جوهری صورت می‌گیرد و با صعود بیشتر، جدایی آن از طبیعت و جسم و جسمانیت بیشتر می‌شود. با این ارتقای موقعیت است که به عالم غیب توجه بیشتری نشان می‌دهد و وابستگی نفس به ابزار تقویت جسمانیت و طبیعت کمتر می‌گردد. تا آنجا که موجب تضعیف تدریجی این آلات و انهدام آن‌ها می‌گردد. لذا، بدن با قوت یافتن جنبه فعلیت یعنی نفس و فعلیت یافتن تمام جهات بالقوه ماده، از بین می‌رود.

سرنوشت نفس با فساد بدن، همان است که برای بدن مقدر است؛ موجودیت نفس با بهره‌اش از طبیعت و ماده مقرر شده بود. نفس و بدن توأمان از بین می‌روند. باقی نفس فعلیت یافته یعنی عقل است که موجودی مجرد و روحانیّه البقا است (Khomeini, 2019).

قوای چهارگانه و پیروی سایر قوا از آنها

پیکر انسان همچون سرزمینی است که پروردگار حکیم، اداره‌ی آن را به موجودی مجرد و ناپیدا به نام روح سپرده است. در این قلمرو، تمامی اندام‌ها، حواس بیرونی و توانایی‌های درونی به فرمان این نیروی نادیدنی عمل می‌کنند و تنها اوست که از شمار و ماهیت لشکریان خویش آگاه است: (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) یعنی: «و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند.» (مدثر/ ۳۱)
برای هر یک از این جوارح، خدمت و وظیفه مشخصی تعیین شده است. از میان آنان، چهار قوه «عقل»، «شهوت»، «غضب» و «وهم» حکم کارفرما و سران لشکر را دارند و سایر قوا، زیردست و فرمانبردار این چهار قوه می‌باشند.

شأن «قوه عقل»، ادراک و فهم حقایق امور و مشخص نمودن امور خیر و شر و دستور دادن به افعال نیکو و نهی از صفات ناپسند است. فایده ایجاد «قوه شهویه»، بقا و ماندگاری بدن است که ابزار تحصیل کمال نفس می‌باشد، چرا که زیست چندروزه بدن در این دنیا،

مشروط به تناول غذا، نوشیدنی، نکاح و تولید نسل است. فایده «قوه وهمیه»، فهمیدن امور جزئی و دانستن دقیق مسائل است.

کارکرد قوه غضبیه این است که تهدیدها و آسیب‌های بیرونی را از بدن دور سازد. همچنین، زمانی که قوه وهمیه یا شهویه، قصد نافرمانی و خروج از مسیر عقل را داشته باشند، این قوه با مهار و کنترل آن‌ها، دوباره نظم را برقرار کرده و آن‌ها را در چارچوب فرمان عقل قرار می‌دهد. باید توجه داشت که به غیر از چهار قوه فوق، هیچ یک از قوای ظاهری و باطنی بدن، هیچ‌گاه خیال فرمانروایی و اندیشه سروری نخواهند کرد و همگی محکوم به اطاعت از این چهار قوه هستند.

اما این چهار قوه حاکم:

۱: قوه عقل، وزیر روح است که پادشاه می‌باشد. عقل همواره در تدبیر آن است که «روح» از صلاح‌دید و اوامر و نواهی او تجاوز نکند تا بتواند با حسن کفایت و تدبیر، امور را مرتب و منظم کند و سفر پادشاه (روح) را به عالم ملکوت سهل و آسان نماید.

۲: قوه شهوت، مانند برخی مامورین مالیات، دروغ‌گو، طماع، خرابکار و فضول است؛ هرآنچه عقل که وزیر است بگوید، شهوت، با آن مخالفت کند و همیشه درصدد آن است که «روح» را از مسیر حق منحرف کرده و تابع حکم خود کند و آن را مانند چهارپایان غرق در شهوات نموده و هرآنچه امر کند، روح بدون مشورت با وزیر که عقل باشد آن را انجام دهد.

۳: قوه غضب، همانند نگهبان مملکت، تند و تیز و بی‌باک است. این قوه تمایل شدیدی به خشونت، ویرانی و دشمنی دارد و همواره می‌کوشد ذهن و جان انسان را از مسیر درست منحرف سازد، تا او را به نافرمانی از عقل و پیروی از انگیزه‌های تاریک خود وادار کند و در نهایت روح را به موجودی درنده و بی‌رحم مبدل کند.

۴: قوه وهم، به دنبال مکر، خدعه و پنهان کردن حقیقت و همچنین ایجاد فتنه و خیانت است. وهم می‌خواهد که سلطان مملکت بدن یعنی روح، مطیع او شود تا هرچه وی از فریب و شیطنیت و فساد و مکر فرمان دهد اطاعت نماید.

باید توجه داشت که به سبب اختلاف انگیزه قوای چهارگانه «عقل»، «شهوت»، «غضب» و «وهم» است که مملکت بدن همواره میدان نبرد و معرکه می‌باشد. گاهی آثار فرشتگان در آن ظاهر می‌شود. زمانی افعال چهارپایان هویدا می‌گردد. لحظه‌ای مظهر آثار شیطان و زمانی هم خوی درندگان به خود می‌گیرد. این وضعیت کشاکش همواره ادامه دارد تا اینکه یکی از این قوای چهارگانه بر بقیه قوا حاکم شود و مابقی مقهور حکم او گردند (Narāqī, 2006).

نقش قوه واهمه در انجام گناهان

انسان دارای دو بعد ظاهری و دنیوی که شامل جسم و از خاک هست و به خاک باز می‌گردد و دیگری بعد باطنی و غیبی ماست که ما موظفیم برای رسیدن به مقصد سلامت هر دو را حفظ کنیم.

قوه وهمیه جنبه‌ای از قوای روحی انسان است که خداوند علیم حکیم آن را برای ادراک و فهم امور جزئی و چاره اندیشی نسبت به امور جاری زندگی دنیائی انسان خلق کرده است و ماموریت او این است تا با نیروهائی که در اختیار دارد در خدمت آدمی بوده و امور روزمره او را تدبیر و رتق و فتق نماید.

(در میان قوای نفس حیوانی، شان قوه واهمه ریاست بر تمام قوای حیوانی است و این به این معنا است که سایر قوا از شئون واهمه‌اند؛ همانگونه که رئیس تمامی قوا عقل است، یعنی تمامی قوا از شئون آن عقل هستند. البته معنای اینکه گفته می‌شود تمام این قوای حیوانی از شئون وهم هستند بدین معنا است که مبدایی که افعال تخیل، تفکر و تذکر و حفظ کردن از آنجا سرچشمه می‌گیرند قوه واهمه است. از این روست که اگر قوا تحت فرمان واهمه باشد کلیه آن‌ها افعال حیوانی می‌شوند و اگر حاکم بر قوا عقل باشد افعال انسانی می‌شوند. به همین جهت رئیس افعال حاکم بر قوای حیوانی وهم است همانگونه که رئیس افعال انسانی عقل است (Hasan-Zādeh, 2008).

تسلط عقل بر وهم

از آنجایی که انسان دارای نیروی تعقل (قوه عاقله) است، در صورتی که این قوه در جایگاه راهبری قرار گیرد، توانایی‌های ذهنی مربوط

به قوه واهمه نیز در خدمت عقل درخواهند آمد تا در درک مفاهیم کلی مورد استفاده قرار گیرند. در همین راستا، استاد صمدی آملی بیان می‌کند که باید توجه داشت، وهم را نباید نیرویی مستقل از عقل پنداشت؛ بلکه صحیح آن است که آن را مرتبه‌ای فروتر یا تضعیف‌شده از عقل به شمار آورد. به‌باور ایشان، تفاوتی ذاتی میان فهم عقلی و تصورات وهمی وجود ندارد؛ بلکه اگر ادراک از جنبه‌ای جزئی برخوردار باشد، وهمی است و چنانچه این جنبه در آن راه نیابد، ماهیتی عقلی خواهد داشت (Şamadī Āmulī, 2011). موجودی که تنها از قوه واهمه بهره‌مند است، توجهی به این ندارد که دریافت‌های ذهنی‌اش منطبق با حقیقت هست یا نه؛ از همین‌رو، حیوانات را از دایره تکلیف خارج می‌دانند، چرا که فاقد نیروی عقلانی هستند و اداره امور ذهنی‌شان عمدتاً توسط قوه واهمه انجام می‌شود.

تسلط وهم بر عقل

امام خمینی (ره) اشاره دارند که نیروی خیال و توهم بر اعمال و رفتار انسان سلطه دارد، به گونه‌ای که اعضای هفت‌گانه بدن مانند شکم، دست، پا، زبان، چشم، گوش و اندام جنسی تحت فرمان این قوه قرار گرفته‌اند، زیرا همانطور که گفته شد، سلطان قوای ظاهر و باطن نفس، همانا وهم است. با حکومت وهم، به سیطره و سلطنت شیطان درمی‌آیند و چنانچه عقل و آموزه‌های دینی از عرصه حیات بشر کنار گذاشته شوند، سپاهیان نیکی و خرد نیز عقب‌نشینی کرده و میدان برای سلطه تاریکی و وسوسه خالی می‌ماند، در حالی که با حضور عقلانیت و شریعت، حرکاتش تحت نظام آن‌ها قرار می‌گیرد و رحمانیت و عقلانیت بر مملکت حاکم می‌شود و شیطان محل را ترک خواهد کرد (Khomeini, 2006). با عدم استفاده انسان از عقل در امور، به وهم اجازه جولان می‌دهد که افسارگسیخته هر کاری بخواهد برای نیل به مقاصد خود انجام می‌دهد. با رهایی وهم، تبدیل به نیرویی شیطانی شده و اعمال انسان را به شیطانیت آلوده می‌کند (مکر، خدعه، نیرنگ، خیانت، فتنه و...) (Amīrī, 2012).

مرتبۀ اول نفس و ابعاد مهار آن در قرآن و حدیث

رسیدن به کمال انسانی نیازمند کنترل درونی و تسلط بر امیال نفسانی است. این کنترل از طریق دقت در افکار، مراقبت از احساسات و قلب و نیز نظارت بر رفتارهای اعضای بدن ممکن می‌باشد.

طبق متون دینی، مسیری برای مهار نفس وجود دارد که از خلال آنها، می‌توان نفس را کنترل کرد. نفس با کنترل «فکر»، «قلب»، «رفتار» و «گفتار» تنظیم می‌شود و با نظارت بر این امور، در واقع، از نفس مراقبت شده و موجب مصونیت از گناه و لغزش می‌شود (Sobhānī-Nīyā, 2012).

مراقبت از فکر، از روش‌هایی است که به مهار نفس می‌انجامد. همچنین نفس را از ارتکاب خطا و لغزش بازمی‌دارد. چراکه منشأ رفتارهای ناپسند، در اکثر موارد، از تفکر حاصل می‌شود. مصونیت از خطا به واسطه انحراف فکر از رفتارهای ناپسند و صرف آن به امور خیر میسر می‌گردد. سخن امیرالمؤمنین (ع) شاهد این حکم است: «آنکه ذهنش را درگیر خطاها کند، ناخودآگاه در مسیر آن‌ها گام برمی‌دارد» (Āmidī, 1993).

مراقبت از احساسات و عواطف قلب از راه‌های دیگر مهار نفس است. احساسات و عواطف قلبی، بدون مبنای عقلایی و یا با جنبه عقلانی ضعیف موجب مشکلات می‌شود. بنابراین، رفتار اخلاقی مستلزم ابراز احساساتی است که به منطق و اصول خردمندی آراسته شده باشند. تا آنجا که از منظر پیامبر اکرم (ص) ثبات قلب موجب ثبات ایمان دانسته شده است: «ایمان هر فرد زمانی پایدار می‌شود که دل و جانش آرام و ثابت گردد.» (Sharīf al-Raḍī, 1991).

امام صادق (ع) نیز بر این باورند که: «آیا اساس دین چیزی جز عشق و محبت است؟!» (Şadūq, 1996).

از این رو، با کنترل و لجام قلب و تنظیم حب و بغض و احساسات و عواطف آن طبق مقیاس الهی، می‌توان عنان نفس را به دست گرفت. امکان مهار قلب در کتاب الهی نیز تأکید شده است. خداوند دستور مهار احساسات و پرهیز از مهربانی به گناهکاران را صادر کرده تا از اصول و ارزش‌های مهمتر حفاظت شود: «چنانچه به خداوند و روز

قیامت اعتقاد دارید، هرگز نسبت به افرادی که در دین خدا کوتاهی می‌کنند، دلسوزی نکنید.» (نور/ ۲)

اکثراً با مراقبت در رفتار و گفتار، نفس نیز مهار می‌گردد. مهار اعضا و جوارح موجب مراقبت رفتار است. امام سجّاد (ع) در رساله حقوق، حقوقی برای هر عضو می‌شمارد و رعایت آن‌ها را لازم می‌داند (Harrānī, 1984). چرا که رفتار انسان تنها بر بیماری و سلامتی جسم او اثر نمی‌گذارد، بلکه بر روان او نیز مؤثر است.

یکی از ارزش‌های اجتماعی که خداوند با فرمان دادن به آن آزادی انسان‌ها را در آشکار نمودن عیوب دیگران در بند کشیده است ممنوع کردن غیبت است. امام خمینی در ارتباط به آن می‌فرماید: «آشکار نمودن گناهان و زشتی‌ها از گناهان و کارهای زشتی است که به کسی اذن به آن داده نشده و حقی است که قابل اسقاط نیست» و خداوند خبرگیری و خبررسانی را ممنوع ساخته و آن را همانند خوردن گوشت مردار برادر دانسته است. و امام در ارتباط به آن می‌گوید طبع انسان از این کار نفرت دارد و این منع ارشاد به حکم عقل است (Sharī'at-Madārī Jazā'irī, 2003)

گوشت نیز یکی از اعضای انسان است که مراقبت آن امکان‌پذیر است و چه بسیار استماع‌هایی که آدمی را در انجام گناه گناه کار شریک می‌کند. امام سجّاد (ع) در بیان حق گوشت می‌فرماید: اما حق گوشت این است که از هر چیز چنان پاکش داری که آن را راهی دل خود نسازی (و آن را نگشایی) مگر برای (شنیدن) سخن خوبی که در دلت خیری پدید آورد، یا اخلاق والایی بدان کسب کنی؛ زیرا گوشت دروازه سخن به سوی دل است که معانی گوناگونی را که متضمن خیر یا شر است به آن می‌رساند. و لا قوه الا بالله. امام سجّاد (ع) گوشت را دریچه‌ای به سوی قلب دانسته، از آدمی می‌خواهد تا گوشت خویش را تنها راهی برای رساندن صداهای نیک به قلب قرار دهد و به صداها و سخنان ناروایی که تأثیر نامطلوب در قلب و روح بر جای می‌گذارد اجازه ورود ندهد، به هر آوایی گوشت نسپارد و شنیدنی‌هایش بر اساس موازین الهی گزینش شود تا از این طریق، حق گوشت و قلب

خود را بجای آورده، اخلاق اسلامی را درباره گوش و قوای شنوایی خود و همچنین حق قلب خویش مراعات کرده باشد.

شکم نیز نقش زیادی در تأمین سعادت یا شقاوت صاحب خود ایفا می‌کند. امام علی (ع) در این باره به کمیل بن زیاد می‌فرماید: ای کمیل، زبان از قلب سرچشمه می‌گیرد، و قلب نیروی خود را از غذا به دست می‌آورد. پس در غذایی که به قلب و جسم خود می‌دهی دقت کن و - آگاه باش - که اگر آن غذا حلال نباشد، خداوند ستایش و شکرگزاری‌ات را نخواهد پذیرفت (Harrānī, 1984).

نتیجه‌گیری

نتایج تحقیق نشان می‌دهد مراد از مقام اول نفس یا ساحت ظاهر همان بدن یا جسم آدمی است. به اعتقاد امام خمینی (ره)، بدن از ادنی مراتب و مراحل ظهور نفس است و مقام اول نفس و منزل اسفل آن، منزل «مُلک» و ظاهر و دنیای آن است، که انوار غیبیه آن در این بدن محسوس و بنیه ظاهره تابیده و او را زندگانی عرضی بخشیده، و میدان جنگ آن همین بدن است، و قوای ظاهره آن، لشکر آن است که در اقلیم سبعة مُلکیه، یعنی گوش، چشم، زبان، شکم، فرج، دست و پا، بسط پیدا کرده است. به اعتقاد امام خمینی (ره)، بدن از ادنی مراتب و مراحل ظهور نفس است. در واقع نفس انسان، در عین واحد بودن مراتب گوناگونی دارد و هر مرتبه پائین تر در حکم جسد و بدن مرتبه بالاتر است. امام خمینی (ره) معتقدند روح باطن جسم است و جسم ظل روح است. جسم، ظاهر روح است. اینها با هم یکی هستند و از هم جدایی ندارند. امام خمینی رابطه نفس با بدن و تعلق نفس به بدن را از جهت طبیعی و در آغاز حدوث از نوع تعلق صورت با ماده می‌داند و حدوث نفس را مادی می‌شمارد که با حرکت جوهری به تدریج از قوه به فعلیت و تجرد مثالی می‌رسد، تا آنجا که تمام آن قوه به فعلیت مبدل شده، مستقل می‌گردد و بدن را رها می‌کند.

از نظر امام خمینی (ره) رابطه نفس و بدن، تلازم ضروری است، یعنی نمی‌توان آن دو را از هم منفک دانست و انعدام هر یک انعدام دیگری را در پی دارد از این روی علاقه نفس و بدن علاقه لزومیه ذاتیه است و محال است از همدیگر منفک باشند. در نگاه امام خمینی

نسبت نفس و بدن، نسبت ماده و صورت است و هر دو به دیگری نیاز ضروری دارد و نمی‌توان یکی را بدون دیگری محصل و موجود به وجود خارجی دانست.

ایشان در شرح تجرد نفس معتقدند که ابتدا نفس با طبیعت متحد است؛ زیرا از دل طبیعت حادث شده است و در نشئه طبیعت به سر می‌برد و سفر خود را از طبیعت شروع می‌کند. تا به انتهای حد طبیعی خود می‌رسد، به گونه‌ای که فعلیاتی که می‌تواند از ماده ظهور و بروز نماید، تمام می‌شود و قوه‌ها تماماً متبدل به فعلیت می‌شوند و تا آنجا مرز ماده است و در آنجا صورت - یعنی نفس - ماده را انداخته و از غلاف طبیعت بیرون آمده و موجود مجرد می‌شود، یا مجرد برزخی و یا مجرد تام عقلی.

به اعتقاد امام، نفس ولیده طبیعت است و با حرکت جوهری از همین عالم شروع به حرکت می‌کند. تعلق نفس و بدن تعلق ذاتی است و محال است که این دو از یکدیگر جدا شوند. در واقع بدن ماده و نفس صورت آن است و صورت و ماده در وجود با هم متحدند. البته این به این معنا نیست که بدن و نفس هر کدام وجودی خاص و متباین از یکدیگرند، بلکه هر دو یک وجودند. با این لحاظ که جهت قوه موجود، بدن و جهت فعلیت آن نفس نام دارد و مهار نفس غالباً در مراقبت رفتار و گفتار تجلی می‌یابد. کسی که مراقب رفتار خود باشد گویا در مهار نفس خویش موفق عمل کرده است. مراقبت رفتار از

طریق مهار اعضاء و جوارح هفت گانه یعنی گوش، چشم، زبان، شکم، فرج، دست و پا میسر خواهد بود.

انسان اعجوبه‌ای است دارای دو نشئه و دو عالم: نشئه ظاهر ملکیه دنیویه که آن بدن او است، و نشئه باطنه غیبیه ملکوتیه که از عالم دیگر است. و نفس او، که از عالم غیب و ملکوت است، دارای مقامات و درجاتی است که به طریق کلی گاهی تقسیم کرده‌اند آن را به هفت قسمت، و گاهی به چهار قسمت، و گاهی به سه قسمت، و گاهی به دو قسمت. و از برای هر یک از مقامات و درجات آن جنودی است رحمانی و عقلانی، که آن را جذب به ملکوت اعلی و دعوت به سعادت می‌کنند، و جنودی است شیطانی و جهلانی که آن را جذب به ملکوت سفلی و دعوت به شقاوت می‌کنند. و همیشه بین این دو لشکر جدال و نزاع است و انسان میدان جنگ این دو طایفه است: اگر جنود رحمانی غالب شد، انسان از اهل سعادت و رحمت است و در سلک ملائکه منخرط، و در زمره انبیاء و اولیاء و صالحین محشور است و اگر جنود شیطانی و لشکر جهل غالب آمد، انسان از اهل شقاوت و غضب است و در زمره شیاطین و کفار و محرومین محشور است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study examines the foundational level of the soul, known in Islamic metaphysical discourse as the “first station of the soul” or “manzel-e molk,” from the philosophical and mystical perspective of Imam Khomeini. Drawing from the rich heritage of Islamic philosophy and mysticism, particularly the teachings of Mulla Sadra and the illuminative school, the article presents the soul as a singular, immaterial entity endowed with both rational and carnal faculties. Imam Khomeini, inspired by foundational Islamic teachings and expanded by his deep philosophical

synthesis, conceptualizes the soul as intrinsically united with the body, functioning as its immaterial essence while expressing its actions through corporeal manifestations. This duality positions the human being in a state of ontological tension between celestial illumination and material temptation. The “first station” of the soul represents its outermost, most material dimension, one that is intimately connected to the human body and its sensory faculties. According to Khomeini, the battlefield for ethical and spiritual struggle is precisely this embodied domain, where the soul’s rational and satanic forces vie for control. The role

of “wahn” (delusive imagination) is paramount in this schema, as it governs both the external senses and internal faculties and can either facilitate divine order through submission to intellect and Shari‘a or devolve into satanic control when corrupted. This interpretative framework offers a nuanced understanding of spiritual warfare and moral purification in Islamic psychology and metaphysics (Khomeini, 2006, 2019).

The study situates this framework within broader historical and philosophical developments in Islamic thought. The conception of the soul has long occupied a central role in Islamic and pre-Islamic philosophy, with Greek influences evident in the works of Plato and Aristotle, as well as in Judaic and Christian traditions. In Islamic philosophy, thinkers like Ibn Sina, Suhrawardi, and Mulla Sadra offered divergent but complementary perspectives on the soul’s nature. Ibn Sina described the soul as an immaterial substance that governs the body while maintaining its own ontological independence (Fa’ālī, 1997). Suhrawardi described it as the “Light of the Commander” (nūr isfahbadī), an immaterial light that guides the body from the realm of darkness to enlightenment (Badawī, 1984). Mulla Sadra revolutionized soul theory by introducing substantial motion (ḥarakat jawharī) and the idea that the soul is born with the body but becomes increasingly immaterial through a process of existential intensification. Imam Khomeini’s view closely mirrors that of Mulla Sadra: he sees the body and soul as inseparable in the beginning, with the soul gradually achieving separation through spiritual perfection and intellectual realization (Khomeini, 2020). This historical grounding enhances our understanding of Khomeini’s interpretation of the soul, presenting it not as a departure from tradition but as a continuation of a sophisticated intellectual lineage.

In terms of psychological and anthropological significance, the study highlights the ethical and spiritual consequences of human volition in the first station of the soul. Drawing upon Qur’anic descriptions of the soul as “hasty” (ajūl), “ignorant”

(jahūl), and “injust” (ẓalūm), Khomeini interprets these attributes as both warnings and invitations toward self-discipline (Manṣūrī, 2020). He incorporates Imāmī Shi‘i hadith traditions and Qur’anic hermeneutics to argue that while the soul is naturally inclined to vice, it also holds within it divine light and potential for transcendence. Heavily citing traditions from Imām ‘Alī, such as “The soul is a precious jewel; whoever preserves it is elevated,” the article explains that dignity and worth arise through mastery over one’s base instincts (Āmidī, 1993). Notably, the forces of rationality, when empowered, can dominate the destructive tendencies of imagination, lust, and anger. The research underscores the practical dimensions of self-discipline: the rational governance of faculties, purification of speech, control over appetite, and protection of the senses as instruments of divine trust. These spiritual exercises and ethical disciplines are not abstract ideals but are treated by Khomeini as essential steps toward the reclamation of human identity as khalīfat Allāh (vicegerent of God).

A major theoretical contribution of the study is its examination of “wahn” as the dominant faculty in the first station of the soul. While traditional psychology often prioritized reason (‘aql), Khomeini sees “wahn” as a potential usurper of the soul’s divine governance. If guided by intellect and religious law, wahn becomes a tool for divine realization; if left unchecked, it leads to the emergence of a satanic regime within the body (Ḥasan-Zādeh Āmulī, 2008). This dual potential is the axis around which spiritual jihad revolves. The article analyzes the interaction among the four main faculties—intellect (‘aql), lust (shahwa), anger (ghaḍab), and imagination (wahn)—presenting them as the ruling ministers of the soul’s dominion. It is through their interrelationship, particularly the dominance of reason over the others, that a person progresses from bestial existence to angelic realization. Conversely, if wahn dominates and aligns with lust or anger, the individual degenerates into satanic mimicry. Imam Khomeini’s ontology of the soul thus becomes a

sophisticated moral cartography, mapping out the terrain of human inner struggle with precision and spiritual depth (Narāqī, 2006).

The ethical program derived from this cosmology is comprehensive. Drawing from classical works such as the *Risālat al-Ḥuqūq* of Imam al-Sajjād and supplemented by Imam Khomeini's discourses, the article emphasizes the moral duties tied to each sensory and bodily faculty. For instance, the eye should only view what is permissible, the ear must only hear beneficial speech, and the tongue must avoid falsehood, slander, and gossip (Harrānī, 1984). These are framed not as mere moral injunctions but as trust-based responsibilities—each limb is an “amānah” (divine trust) for which one will be held accountable. Imam Khomeini elaborates that the defilement of these faculties is tantamount to betrayal of the Creator's trust and will hinder one's spiritual ascent. These views are grounded in the Qur'anic vision that every limb will testify on the Day of Judgment (Q 17:36), and that every human being has a duty to refine their faculties so that they may become mirrors of divine names and attributes (Manṣūrī, 2010). This ethical articulation of the soul's outer faculties forms the practical foundation for spiritual progress from the realm of “molk” to higher metaphysical realms.

In conclusion, the study contributes significantly to the understanding of Islamic philosophical anthropology by elucidating Imam Khomeini's layered vision of the soul, especially the first station of “molk.” The soul is described as a unified, immaterial essence that engages the material world through the body, while harboring the potential for divine ascent through inner jihad and rational governance. By anchoring the soul's journey in a framework that blends ontology, ethics, and theology, the study opens up a profound model for understanding human nature in Islamic thought. It also invites readers to engage in an introspective examination of their own faculties, duties, and moral responsibilities. Imam Khomeini's vision—firmly rooted in the Qur'an, hadith, and the metaphysical traditions of the Muslim world—thus offers a compelling path for

ethical purification and spiritual elevation that remains relevant in both classical and contemporary discourses.

References

- Ali-Muḥammadi, J. (2004). *Methods of Self-Purification (Tahdhīb al-Nafs) from Imam Khomeini's (r.a.) Perspective* M.A. Thesis, Al-Mustafa International University, Faculty of Theology & Islamic Studies].
- Āmidī, A. a.-W. i. M. (1993). *Mu'jam Alfāz Ghurar al-Ḥikam wa Durar al-Kalim*. Markaz al-Abḥāth wa al-Dirāsāt al-Islāmiyya.
- Amīrī, M. (2012). The Role of Imagination (Khayāl) and Delusion (Wahm) in Committing Sin. *Balāgh al-Aẓīm Quarterly*(8-9).
- Ardabili, S. A. a.-G. (2013). *Philosophical Lectures of Imam Khomeini (r.a.)* (Vol. 1-3). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Badawī, A. a.-R. (1984). *Encyclopedia of Philosophy* (Vol. 2). Arab Institute for Studies and Publishing.
- Darkshān, Z. (2014). *Self-Purification (Tahdhīb al-Nafs) and Methods of Self-Reformation from Imam Khomeini's (r.a.) Perspective* M.A. Thesis, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Yazd Branch].
- Dehparvar, L. (2016). *The Levels of the Soul from the Perspective of Fayḍ Kāshānī and Imam Khomeini (r.a.)* M.A. Thesis, Faculty of Humanities, University of Qom].
- Fa'ālī, M. T. (1997). *Sense Perception from Avicenna's Perspective*. Qom: Bustān-e Ketāb Institute.
- Ghazanfarī, A. (2013). *Ethics in the Quran and Sunnah* (Vol. 1). Tehran: Dānishkade-ye 'Ulūm-e Qur'ānī Publications.
- Ḥarrānī, M. a.-Ḥ. (1984). *Tuḥaf al-'Uqūl 'an Āl al-Rasūl (ṣ)*. Qom: Islamic Publishing Foundation.
- Ḥasan-Zādeh Āmulī, Ḥ. (2008). *Sharḥ al-'Uyūn fī Sharḥ al-'Uyūn*. Qom: Bustān-e Ketāb Publications.
- Ibn Manẓūr, M. i. M. (1984). *Lisān al-'Arab* (Vol. 6). Adab-e Ḥawza.
- Kalāntar-Nezhādīyān, M. Ṣ. (2013). *The Soul and the Role of Self-Purification from Vices in the Formation of Imam Khomeini's (r.a.) Mysticism* M.A. Thesis, Faculty of Humanities, Central Tehran Branch].
- Khomeini, R. (2006). *Forty Hadith: An Exposition*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khomeini, R. (2019). *Ādāb al-Ṣalāh (The Disciplines of Prayer)*. Institute for

- Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khomeini, R. (2020). *Ḥadīth of the Armies of Intellect and Ignorance*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Kulaynī, M. i. Y. q. (2003). *Al-Kāfi (Uṣūl al-Kāfi)* (Vol. 1). Tehran: Al-Wafā' Publications.
- Manṣūrī, K. (2010). *The Sin of Lustful Gazing (Chashm-Charānī) and the Betrayal of the Eyes*.
- Manṣūrī, K. (2020). *Writings and Articles of Ayatollah Khalīl Manṣūrī*.
- Mullā Ṣadrā, M. i. I. (2003). *Al-Ḥikma al-Muta'āliya fī al-Asfār al-'Aqliyya al-Arba'a (The Transcendent Philosophy of the Four Intellectual Journeys)* (Vol. 9). Tehran: Sadra Islamic Philosophy Foundation.
- Narāqī, M. M. (2006). *Jāmi' al-Sa'ādāt (Compendium of Felicities)*. Beirut: Al-'Alamī Institute for Publications.
- Sa'idī-Nejād, A., & Ṣabāḥī, M. (2017). Self-Purification (Tazkiya al-Nafs) in Imam Khomeini's Thought. *Ḥozūr Quarterly*(101).
- Ṣadūq, M. i. a.-Ḥ. (1996). *Al-Amālī*. Qom: Mu'assasat al-Bi'tha.
- Ṣamadī Āmulī, D. (2011). *Sharḥ Marātib al-Ṭahāra (Explanation of the Levels of Purity)*. Qom: Rūḥ wa Rayḥān Publications.
- Sharī'at-Madārī Jazā'irī, S. N. a.-D. (2003). *A Special Look at Occultation (Ghayba)*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Sharīf al-Raḍī, M. i. a.-Ḥ. (1991). *Nahj al-Balāgha*. Qom: Dhar al-Dhakhā'ir.
- Sobḥānī-Niyā, M. T. (2012). The Soul and Dimensions of Its Restraint in the Quran and Hadith. *Ma'rifat-e Akhlāqī (Ethical Knowledge)*, 3(3), 37-58.